

این فریاد شوم تروریزم است، فریاد فرزند نامشروع قدرت!

حادثه شوم ۱۱ سپتامبر حامل پیام های بیدارکننده و هشدار دهنده ای برای ملت آمریکاست که لامحاله

در مقام بررسی تضادهای موجود در تجارب اخیر سرمایه داری جهانی مفید خواهد بود

منوچهر سعیدوزیری

ساقی به جام عدل بده باده تا گدا
غیرت نیارود که جهان پر بلا کند

"حافظ"

آنچه اکنون می نویسم در واقع پاسخ به پرسش های فراوان دوستان است که بلافاصله پس از انتشار خبر فاجعه هولناک و غافلگیرانه آمریکادر برابر آن قرار گرفتیم. اکنون که روزها از وقوع آن حادثه می گذرد، تشریح مجدد آن ضرورتی ندارد. زیرا منابع خبری و کلیه وسایل ارتباط جمعی جهان تمام جزئیات آن، و حتی عقاید گوناگون درباره علل وقوع آنرا به تفصیل زیر پوشش خبری قرار داده و بیان کرده اند. اما خلاصه قضیه از نظر پدیده شناسی این است که:

■ یک ابر قدرت می تواند آسیب پذیر باشد!

شاید بتوان آسیب پذیر بودن هر ابر قدرت را بایک اصل دیالکتیکی (تغییرات کمی موجب تغییرات کیفی می شود یا تبدیل تغییرات کمی به تغییرات کیفی) به سادگی بیان کرد، و مثلاً گفت: **فواره چون بلند شود، سرنگون شود!** ولی همانگونه که نگارنده در جای دیگری گفته ام: **قدرت شیطانی است که باید آنرا از نوشتناخت.**

قدرت و اخلاق دو مقوله سیال و لغزنده هستند که هر یک از آنها در پیشاپیش یک گروه از ارزش ها قرار دارند. ولی قدرت گاهی به صورتی هماهنگ و گاهی ستیزه جویانه در برابر گروه ارزش های زیر پرچم اخلاق حرف آخر را می زند و همان حرف آخر را به گونه ای بیان می کند که گویی برای دفاع از موجودیت و حقانیت ارزش های گروه اخلاقیات قیام کرده است! اینگونه رفتار ریاکارانه قدرت، موجب فساد و بیبودگی و بی حاصلی اخلاقیات و موجب شدن مشروعیت قدرت می شود، با در نظر گرفتن این جریان است که می توان فهمید مردمی با آنهمه نجابت و احساسات و عواطف ظریف

دوران آبراهام لینکلن، و جرج واشنگتن یعنی دوران یکصد ساله اول استقلال آمریکا، اینگونه نسبت به کشورها و ملت های دیگر و حتی در میان خودشان بیگانه و ناآشنا و کم اطلاع شده اند و به سادگی در مقابل حوادث، به علت تکیه داشتن به قدرت، غافلگیر می شوند و روحیه خود را می بازند. چنین است که گنجانیده شدن مسایل اخلاقی و رفتاری و روحی در نطق های رؤسای جمهوری آمریکا خطاب به مردم ضرورت پیدا می کند.

قدرت به دلیل دخالت و اثرگذاری مستمر و غیرقابل اجتنابش بر روی عناصر موجود در پیرامون خود، تغییرات کیفی و تجزیه شدن به اجزای دیگر را در شرایط زمانی و مکانی متفاوت، به گونه ای متفاوت تحمل می کند. به همین دلیل است که در این مورد می توان - و باید - تبدیل تغییرات کمی به تغییرات کیفی را مانند جریان اثرگذاری متقابل تز (These) و آنتی تز (Anti these) و پیدایش سنتز Synthese تلقی کرد.



دو قلوهای مرکز تجارت جهانی لحظاتی، قبل از انهدام کامل

■ آیا تروریزم "سنتز" است و یا مبارزه با تروریزم؟! کدام یک...؟

پژوهشگران زیادی درباره فاجعه ضدانسانی آمریکا، از دیدگاه های سیاسی، اقتصادی، پلیسی اظهار نظر کرده اند، که گویا مسأله "همزمان بودن این حادثه با رسمیت یافتن جریان Euro واحد پول اروپایی و ضرورت تعیین تکلیف بهره برداری از نفت دریای خزر و..." و دیگر مسایل خاورمیانه نیز یکی از نظریات اظهار شده باشد. به هر حال، مشکل بتوان گفت که دستگاه های حکومتی آمریکا در جریان وقوع چنین حادثه ای بوده باشند! اما بی گمان این حادثه حامل پیام های بیدارکننده و هشدار دهنده ای برای ملت آمریکاست که لامحاله در مقام بررسی تضادهای موجود در تجارب سال های اخیر سرمایه داری جهانی مفید خواهد بود!!

کوشش جبری و اجتناب ناپذیر سرمایه داری کلان آمریکا در زمینه تثبیت و احراز موقعیت تک قطبی شدن، من جمله اقدام به یکپارچه کردن اقتصاد جهانی (یعنی تبعیت از قوانین کلان سرمایه داری)، خنثی کردن قدرت اجرایی مصوبات مجامع کشورهای مشترک المنافع منطقه ای، مانند آسیای جنوب شرقی، و... و... و نادیده گرفتن اعتراضات بین المللی مانند تظاهرات هولناک ایتالیا در جریان کنفرانس جهانی سازی (GLOBALIZATION) اقتصاد، پشتیبانی از مداخلات غیرضروری (از سوی ناتو)، عدم توجه به عصبانیت سازمان های حفاظت از محیط زیست (سبزها) به دلیل نادیده گرفتن کنوانسیون های بین المللی از سوی آمریکا، و بسیاری بی اعتنائی ها و تحقیرهای دیگر، برای ملت آمریکا مخاطره ساز بوده، و اکنون این هشدار موجب آن خواهد شد که از دولت خود بخواهند که در کار برد قدرت تجدید نظر کند.

از سوی دیگر، ضرورت جبران و نوسازی خرابی های حاصل از این فاجعه، در آمریکا موجب

هزینه شدن مبالغ گزافی خواهد بود، که علاوه بر ایجاد تأسیسات بهتر و مقاوم تر و متناسب تر با نیازهای روز، فعالیت مالی و اقتصادی شدیدی را در آمریکا به وجود خواهد آورد که بدون تردید با آغاز چنین فعالیت های اقتصادی و تزریق ذخایر کم سود پولی به رگ و ریشه ماشین پولسان آمریکا، خطر رکودی که آمریکا را تهدید می کرد از میان خواهد رفت. اما به گمان من مهم ترین نتیجه گیری آمریکا از این فاجعه، توجه دولت آمریکا به مبارزه با تروریسم است که از دیرباز آنرا دانسته و فهمیده

شاید این چانه زدن مینای انجام مذاکره و به رسمیت شناخته شدن تسلط خودشان بر افغانستان شود! در حالی که بدون شک هیچ یک از طالبان و بن لادن نماینده و مظهر اسلام و ملت افغان نیستند. اسلام و مسلمانان واقعی نه با مردم آمریکا خصومت دارند و نه اصولاً تروریسم را سلاح مناسبی برای خود می دانند. شاید من از نظر کارشناسی صلاحیت آنرا نداشته باشم که درباره مسایل اسلام - دیگر مذاهب - سخن بگویم، ولی این حادثه تاریخی مسلم است که بزرگترین

وقوع حادثه حیرت آور و غم انگیز یازدهم سپتامبر را شنیدیم، بالبخند تلخی به یاد غیر قابل انطباق بودن نظریه برخورد تمدن ها با این حادثه افتادم و بلافاصله با خود گفتم، کاشکی این چند نکته ظریف ادبیات فارسی را بادصبا (تلویزیون ها- اینترنت و دیگر وسایل ارتباطی سریع که مورد نظر آقایان هانتینگتون و فرانسیس فوکویاما بوده است) به گوش سردمداران این روی پرده و پشت پرده سیاست آمریکامی رسانید و دبیرکل سازمان ملل متحد هم دستور می داد که آنها را در کنار شعر معروف سعدی شیراز [بنی آدم اعضای یک پیکرند... بر سر در و تالارهای کاخ ملل بنویسند:

*۱-

چون نیک نظر کرد پر خویش در آن دید
گفتان که نالیم که از ماست که برماست!

*۲-

چونکه یکرنگی اسیر رنگ شد

موسیبی با موسیبی در جنگ شد!

*۳-

ساقی به جام عدل بده باده ناگدا

غیرت نیاورده که جهان پر بلا کند!

من برخلاف تصور آقایان هانتینگتون و فوکویاما، نه معتقد به پایان تاریخ پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی هستم، و نه برخورد تمدن ها و دشمن تراشی از بازار مذاهب و ادیان را برای تداوم تاریخ اجتناب ناپذیر می دانم! مذاهب امر باطنی افراد هستند در رابطه با خالق و مخلوق که بی گمان طالب صلح و سلام هستند و نه سیاست و جنگ...

این که روزنامه واشنگتن پست سخن از دشمنی غیرمنطقی به میان آورده، در واقع می بایستی از دشمنی و خصومت غیرمنطقی تعجب کرد، که هم ترس از آن و تصور وجود آن در خارج تعجب آوراست و هم از ترس آن متوسل به همان شدن و زندگی انسان ها را در جای جای دنیا به هم زدن!

نگارنده بارها در همین مجله و نشریات دیگر نوشته ایم که جنگ نامرئی و مداوم محرومان و گرسنگان برای برهم زدن نظم متکبران و خودخواهانه سرمایه داری، با استقرار رژیم شوروی و کمونیسم در جهان آغاز نشده بود که با فروپاشی آن پایان پذیرد!

استقرار دولت اتحاد جماهیر شوروی به عنوان اردوگاه زحمتکشان جهان تنها یکی از تجربه های محرومان و گرسنگان جهان بود، که نه تنها بر اثر چالش های مداوم سرمایه داری، بلکه به علت جهالت ها و خیانت ها و قدرت طلبی های جنایتکار داخلی، همچون استالین ها و دوسته دیوانه و ضد بشری شان به آخر

جنگ نامرئی و مداوم محرومان و گرسنگان برای برهم زدن نظم جابرانه و متکبرانانه

سرمایه داری با استقرار رژیم شوروی آغاز نشده بود که با فروپاشی آن پایان

پذیرد

نادیده می گرفته است.

نمی خواهم مانند پاره ای ملامتگران بگویم که غرب، من جمله آمریکا، از صادرکنندگان تروریسم به دنیا هستند. ولی هم اکنون کتابی در برابر چشمان من قرار دارد تحت عنوان *Assassination!* تألیف جان کاترل (John Cotrell) چاپ شده در لندن، که ماجرای سوء قصد به جان نزدیک به یک دو جین از رؤسای جمهور آمریکا را بیان می کند (این کتاب را در اولین سال های بعد از انقلاب اسلامی ایران، نگارنده و همسرم ترجمه به فارسی کرده و برای چاپ به دست ناشر سپردیم. ولی درست بعد از چاپ و آماده شدن برای انتشار، در ماجرای بین وزارت ارشاد و ناشر از بین رفت، که به هر حال کسب هرگونه اطلاع در آن باره تا امروز برای ما غیر مقدور مانده است!!) ... هنوز قضیه ترور جان اف. کندی رییس جمهور شجاع و ترقی خواه آمریکا در پرده ای از ابهام پیچیده است، و حتی حادثه مرگ برادر کندی فقید و فرزند او در همین سال های اخیر دور از مظارن یک توطئه ترور نیست!

من نمی خواهم سخن از ترور هایی که در ایران صورت گرفته است به میان آورم زیرا اطلاع دقیق و قابل ذکری از ریشه و عوامل آنها ندارم، ولی گروه طالبان که به نام اسلام بر ملت افغان تسلط یافته اند، به خوبی می دانند که خودشان برآمده و فرآورده یک سیاست و توطئه تروریستی هستند که از خارج بر ملت افغان فرود آمده است و بر همین اساس است که از بن لادن، که متهم به مداخله در فاجعه ضد انسانی اخیر آمریکاست، نگهداری می کنند، و بر سر تحویل او چانه می زنند تا

مرد اسلام (بعد از رسول خدا (ص) امام علی (ع) قربانی یک توطئه تروریستی شده است که به دست خوارج صورت گرفته، در حالی که از رسول خدا، پیامبر بزرگ اسلام نقل شده است که: لا فتک فی الاسلام (در اسلام ترور و قتل غافلگیرانه حرام است). در مورد عربیت هم من تردید ندارم که این عامل نیز مانند عامل "اسلامیت" باید از مظارن تهمت مشارکت در خصومت و لطمه زدن به آمریکا خارج و میری دانسته شود. زیرا کشورهای عربی هم - که عربستان سعودی و مصر در پیشاپیش دو جبهه اقتصادی و سیاسی، آنها قرار دارند - علاوه بر اینکه از دیدگاه های اقتصادی و سیاسی، روابط نامناسب و خصمانه با آمریکا دارند، از نظر بدبین بودن به سیاست طرفداری آمریکا از اسرائیل هم با مشکل غیر قابل حلی روبرو نیستند. عرب ها بدون اینکه نیازی به حمله به آمریکا داشته باشند، می توانند با یک هماهنگی نه چندان صعب الحصول، اسرائیل را مواجعه باین بست سازند، و او را اگر نه کاملاً مغلوب، لامحاله مجبور به قرار گرفتن در پشت میز مذاکره برای حل عادلانه مسأله فلسطین سازند. نگارنده این دو عامل (اسلامیت و عربیت) را از آن جهت مطرح کردم که از سخن گفتن در موضع ویژه دلپستگی به "ایرانیت" پرهیز کرده و احیاناً در مظارن تعصب ملی قرار نگیرم.

■ مسأله اساسی چیست؟

گرچه من بپاره ای از نظریات "ساموئل هانتینگتون" به صورت تجربیدی و انتزاعی، چه از دیدگاه علمی و چه دیدگاه تجربی، به عنوان یک فرضیه در غیاب ایده یولوژی ها مخالفتی ندارم، ولی هنگامی که خبر

تبدیل به کینه و انتقام جویی آلوده به خون و آتش شده است. بی گمان وجود چنین کینه فشرده ای در میان ملت های جهان که از هر یک از آنها نمایندگانی به صورت هجرت گزیده ها، متواریان، پناهندگان و جستجوگران نان و امنیت و... و... در زندگی اجتماعی آمریکا مشارکت دارند، همیشه می توانسته است که کاربرد سلاح شوم تروریسم را با همکاری ناراضیان و ماجراجویان داخلی آمریکا مورد بررسی قرار دهد.

اکنون این سلاح در فرصتی مناسب برای انجام

من دوست ندارم امروز به خاطر آنهمه کشته شدگان جنگ و بیتنام اشک بریزم، زیرا کار ساز تراز اشک های من در این دور دست ها، هیکل زیبای "بیل کلینتون" رییس جمهور سابق آمریکا است که در آن نزدیکی ها ایستاده و صمیمانه، امروز این فاجعه را به ملت بزرگ خود تسلیت می گوید ولی دیروز در آن جنگ نفرت آور و بیتنام شرکت نکرد و مردانه ملامت ها را تحمل کرد!

من به دلایل گوناگون قصد ندارم که در این نوشتار از موضع ایرانی بودن سخن بگویم، و بیشتر از آن جهت

خطر سید. ولی گرسنگان و محرومان، هنوز خشمگین تر و مصمم تر به آزمایش های خود کینه توزانه ولی با بهره گیری از دانش و تکنولوژی پیشرفته می اندیشند! این کارل مارکس ها و انگلس ها و مارکسیست های پیش از مارکس نبودند که برای اولین بار آرمان انکار ناپذیر انسان گرسنه و عدالت طلب را سر داده اند، "سعدی" شیراز صد هاسال پیش از آنان گفت که: این شکم بی هنر پیچ پیچ/ صبر ندارد که بسازد بهیچ...

سال ها پیش از تجربه اتحاد جماهیر شوروی، تولستوی، نیاز های انسان گرسنه و بیسواد و بی خانمان را فریاد کرد و جان و مال و عمر و عشق خود را در راه استقرار یک نظم بشر دوستانه در طبق اخلاص گذاشته و گذشت، و اکنون چگونه می توان از ملت "تولستوی پرور" توقع داشت که آرمان های خود را، که باز چه مثنی قدرت طلب دیوانه داخلی شد، فراموش کند؟! نه کمونیزم جوابگوی نیاز های این مردم است و نه کمک های اهانت آمیز موسوم به بشر دوستانه و دموکراتیزاسیون وارداتی! فراموش نکنیم که نویسنده خردمند فرانسوی، آنا تول فرانس می گفت:

چرا عدالت نباشد، ترحم باشد؟!

گرسنه ها و محرومان، تشنه قدرت و تسلط بر جهان نیستند. بلکه فقط طالب عدالت و خواستار حق هر انسان از نان و مسکن و آزادی و کرامت و حرمت اندیشه و استقرار نظام ارزش های معنوی و پیشرو و پویا هستند، و مادام که این نظم چهره زیبای خود را نشان نداده است، چالش و مبارزه ادامه خواهد داشت ... چالشی که لزوماً بر ضد آمریکا نیست و قسمتی از سرنوشت بشر است ... و ادامه دهندگان این مبارزه و چالش در خود آمریکا هم زیادند و هم بی پروا تر ...!

کسان زیادی در دنیا هستند که یوگوسلاوی دوران "تیتو" را به خاطر دارند، که چه نقشی در نبرد علیه فاشیسم از یکسو و مقاومت در برابر استالین، و دارودسته تبهکارش از سوی دیگر ایفاء کرده و برای استقرار نوعی سوسیالیسم غیر وابسته چه گام هایی برداشته بود، ولی در دوران به اصطلاح پایان جنگ سرد چگونه قربانی سیاست های ریاکارانه و تفرقه اندازانه قدرت های غربی شد.

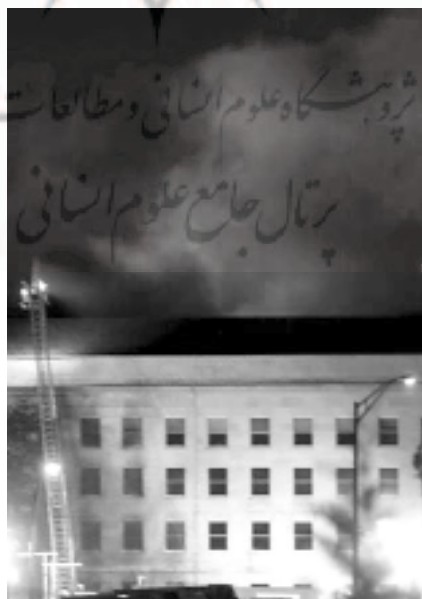
هنوز صدای ناله و فریاد مردم ستمدیده بوسنی - هرزگوین در فضای اروپای شرقی طنین انداز است، و هنوز دود از کلبه های سوخته آن قربانیان به هوا می رود. ای کاش که این دود هاننه از آن کلبه ها بلند می شد و نه از برج های باشکوه آمریکا... در بوسنی - هرزگوین هم تفرقه اندازی سیاسی را به پای اختلافات مذهبی نوشتند!! و حالاهم...!!!

کسانی که حادثه اخیر را دلیلی بر صحت نظریات آقایان "هانتینگتون" و "فوکو یاما" در مورد "پایان تاریخ" و "برخورد تمدن ها" ارزیابی می کنند، اسیر خطای فاحشی هستند

ترور (همزمان بودن خطر نوعی بحران های اقتصادی و مالی در اروپا و آمریکا و شرق دور، مسایل خاور میانه و جنگ بین اسرائیل و فلسطینی ها، طالبان و لانه گزینی تروریسم فردی و دولتی در افغانستان و احتمالاً رنجیدگی های ناشی از جریان انتخابات ریاست جمهوری اخیر آمریکا و... و... و...) به سوی دو هدف نمادین قدرت اقتصادی و نظامی آمریکا شلیک شده است، که در هر حال، بسیار تأسف آور است.

این عملیات تروریستی هیچ یک از دردها و عقده های تروریست ها را درمان نخواهد کرد، و در مقیاس عظیم امکانات آمریکا هم زبانی است که به زودی ترمیم خواهد شد. ولی به هر صورت، این فریاد شوم تروریسم، فرزند نامشروع قدرت است که در فضای خانواده ملل بلند شده است که باید در مقیاس بین المللی و زیر نظارت تسخیر ناپذیر سازمان ملل متحد اقدام به خاموش کردن این فریاد شوم شود. سازمان ملل متحد می تواند صدقانه تشخیص دهد و اعلام کند که این فرزند نامشروع، در واقع حاصل کاربرد نامشروع قدرت در جهان ماست. آیا بهتر و انسانی تر نیست که این کلان قدرت های مالی و علمی و تجربی و تکنولوژیک از این پس برای ساختن دنیایی پراز صلح و صفا و شرف و کرامت انسانی، و خالی از فقر و بیماری و محرومیت و شکنجه های ضد انسانی، به کار افتد؟ آیا دبیر کل سازمان ملل متحد خواهد توانست ضمن اعلام آمادگی برای نفی تروریسم، تصمیم برای ساختن چنین دنیایی را نیز مژده بدهد؟ دینداران در دنیا دعای می کنند، که چنین باشد.

که، اکنون کشور من لحظات حساسی را می گذراند که بررسی چگونگی روابطش با غرب - به ویژه با انگلستان و آمریکا - می تواند مورد توجه قرار گیرد. ولی به عنوان یک نویسنده در آشنا از این سرزمین کهن و پر ماجرا بر این باورم که وقایع تلخ یازدهم سپتامبر آمریکا، معلول عقده ها و رنجیدگی ها و شکنجه های اخلاقی و روحی است که در جای جای جهان - نه از آمریکا به طور خاص بلکه از اردوگاه و نظام سرمایه داری و میلیتاریسم و دسپایس آن - در دل های مردم برجای مانده و به تدریج



ساختمان پنتاگون ساعاتی پس از برخورد بوئینگ ربوده شده به آن